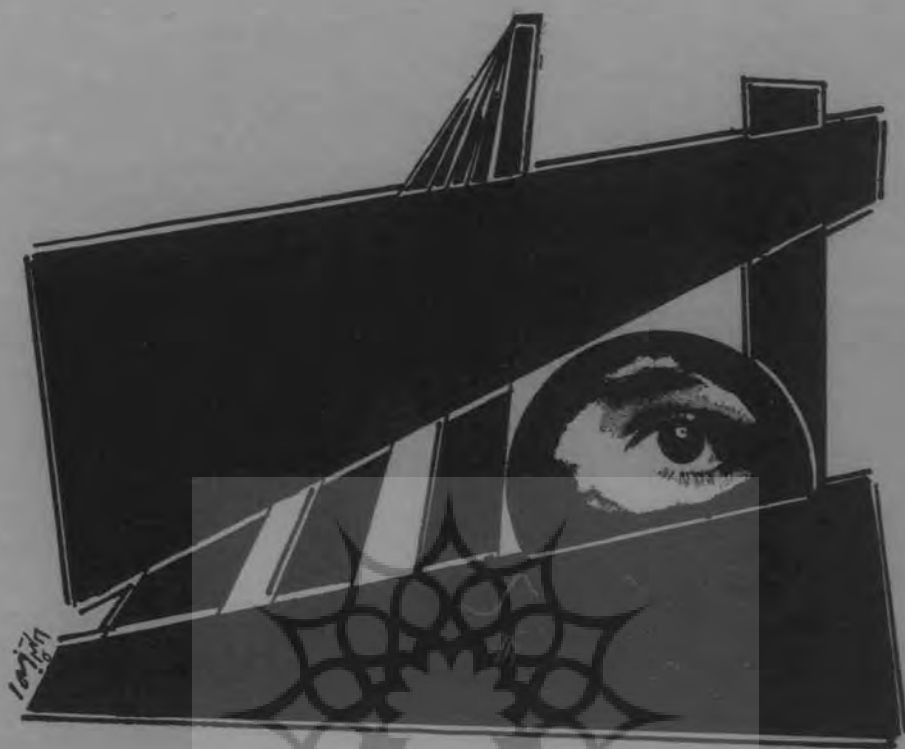


فصلی از کتاب : نوسازی جامعه
چند گفتار در شناخت دینامیسم رشد - گردآورنده : مایرون وینر
ناشر : شرکت سهامی کتابهای جیبی



لئونارد بایندر

ایدئولوژی و توسعه سیاسی

ترجمه : رحیم عابدی

ژوئیه ۱۹۶۵

ایدئولوژی آن تمایل مشترکی است که آنچه را که صحیح است با آنچه برای شخص بهترین چیز است ، درهم می آمیزد. گرچه معنای این استنباط همگانی این نیست که ایدئولوژی الزاماً درك دروغینی از حقیقت است ، ولی این هست که فقط يك ایدئولوژی درست است ، و بنابراین قرآینی هست که با کمی عینی تر نگرستن می توانیم به کشف حقیقت نائل شویم . در برابر این نظر همگانی می توانیم نظر همگانی دیگری را قرار دهیم که مطابق آن ، هر داستان دو رو دارد. در تئوری اخیر چنین استدلال می شود که هر يك از دو (یا چند) چشم انداز هر چند ممکن است حقیقتی داشته باشد. پیچیدگی مفهوم ایدئولوژی با طرح مسئله سوم آشکارتر می شود و آن مسئله را در این جمله ، که با تکرار گفته می شود می توان خلاصه کرد : «چیزها نه چنانند که به نظر می آیند» سر و کار مسئله سوم با رشته های باریکی است که جهان ذهنی ما را به آنچه بیرون از آن ، در جهان واقعی وجود دارد ، می پیوندند.

تئوری ایدئولوژی در وهله نخست با این سه موضوع سرو کار دارد : (۱) آیا نفع فردی یا گروهی فهم را منحرف می سازد ، و اگر منحرف می سازد چگونه ؟ (۲) آیا اعتبار هر ایدئولوژی فقط بسته به موقعیتهاست ، و (۳) آیا مشاهده تجربی می تواند

در گذشته آن قدر که به علل انحطاط توجه می شد. به موجبات عظمت توجه نمی شد . امروزه ، يك نوع خودمبانی انقلابی در گسترش یابنده جای حسرت و اندوه محافظه کارانه (قدیم) گرفته است به نحوی که بسیاری از ما معتقد شده ایم که هیچ همتی مجبور نیست فقیر بماند و عده محدودی از ما توجه به فضایی را که به رفاه دوام می بخشد مهم می شمارند . شاید توجه ما به پیشرفت ملتهای در حال توسعه موجه باشد ، زیرا ملت های پیشرفته اروپا ، حتی بعد از ابتلا به توحش علمی و انهدام جمعی خود در سال های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ هنوز از پیشرفته ترین کشورهای جهان هستند . اگر کشوری مانند آلمان می تواند در طی ده سال از روی خاکسترها قد راست کند ، دیگر چه کسی بده فکر علل سقوط می افتد ؟ مسئله حیاتی تر این است که دیگر کشورهای ، یعنی کشورهای آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین ، چگونه قادر خواهند بود به گروه برگزیده کشورهای نوشته و توسعه یافته مایحق شوند؟

در این روزگار انقلاب در ارتباطات ، این مطلب که ایدئولوژی یکی از کلید های توسعه به شمار می رود بدیهی و بی چون و چرا به نظر می رسد . بنابراین ، در اولین وهله مهمتر این است که مفهوم ایدئولوژی را روشن سازیم . نزد بیشتر افراد

محکمی برای سنجش اعتبار یک ایدئولوژی به ما بدهد. محدودیت ذاتی امکان ارزیابی از راه مشاهده تجربی، منطقیاً بمعنای تایید وضع نسبی ایدئولوژی‌ها نیست، بلکه این است که اثبات صحت دو یا چند نظر مختلف اگر محال نباشد، دشوار است. به گمان من، همیشه باید در شک و حیرت بود که مبدا حق به جانب مخالفان ما باشد. حال، به علت پیچیدگی وضع از نظر تئوریک، اگر اصل نسبت ایدئولوژی‌ها را، تنها به لحاظ با ارزش بودن آن، یا به عنوان تنها فرض عملی، بپذیریم این سؤال پیش می‌آید که آیا انتظارات و ایدئولوژی‌ها به بعضی خصیصه‌های ثابت و تغییر ناپذیر هر گروه مربوطند یا مربوط به بعضی مراحل عام توسعه هستند. و آیا استنباط افراد از واقعیت به موقعیت اجتماعی آنها بستگی دارد و یا توانایی آنها به پیشرفت در جهان متکی به استنباطی است که از واقعیت دارند؟ آیا ایدئولوژی‌ها چنان بر تجربیات و موقعیت‌های بگانه تاریخی مبتنی هستند که هیچ وجه مشترکی با هم ندارند، و چنین نیز باید باشند و یا به سطح کمال جهان‌بینی عقلی وابسته‌اند.

پژوهندگان ایدئولوژی و فلسفه درباره این موارد سخت با هم اختلاف نظر دارند. بعضیها به یک سمت و برخی دیگر به طرف دیگر متمایلند و عده‌ای نیز از جهت‌گیری ظفره می‌روند. ولی برای مقصود ما سهلتر آن است که قضیه را فقط از دو وجه نظر مخالف مطالعه کنیم. این دو وجه نظر را می‌توان کم و بیش تحت دو عنوان رومانیتیک - ناسیونالیست و تعقلی - تحولی (۱) قرار داد. تعقلی - تحولیها تا حدود زیادی به فهمها از اندیشه تکامل افزوده‌اند. این دسته برای تکاملی که گذر کردن از مراحل آن بر تمام اقوام مقدر بوده است، سه مرحله قائلند. و بعضی نیز آن را در دو مرحله خلاصه کرده‌اند. این سه مرحله بدترتیب عبارتند از: مرحله اصالت جان، مرحله تفکر در الاهیات یا ما بعدالطبیعه، و مرحله تعقل علمی - و این مراحل سنگانه اصطلاحات همه‌جاگیر و نسبتاً مبهم «سنت» و «تجدد» را به خاطر می‌آورد. نظریه تحولی متضمن آن است که از نظر ایدئولوژی تمام ملت‌ها جریان مستقیمی از تغییر اندیشه‌ها و ارزش‌ها را طی می‌کنند و فرض بر این است که با تکیه بر جنبه‌های عام اندیشه علمی - عقلی، توسعه بیشتر می‌شود. به عبارت دیگر، وظیفه دستگاه‌های تبلیغاتی کشور های در حال رشد آن است که رشد شناخت هستی (اوتئولوژی) را تشریح کنند.

با توجه به واقعیات چنین به نظر می‌رسد که بیشتر رهبران کشور های در حال توسعه یکسره طرفدار مکتب تعقلی - تحولی نیستند، بلکه از بعضی جهات با مکتب رومانیتیک - ناسیونالیست همداستانند. و اگر ناسیونالیست هم نباشند حداقل عقیده دارند که میتوان هستی‌شناسی (اوتئولوژی) را از ایدئولوژی جدا کرد. آنها عقیده دارند که کسی که در بسیاری از زمین‌ها آموخته است که به غیبت علمی توجه داشته باشد، در عین حال، توجیه‌های نا عقلی (۲) حکومت خود را برای تامین منافع حکومت، به آسانی می‌پذیرد. لزومی ندارد که تفاوت‌های تعقل جدید و ناسیونالیسم رومانیتیک را تضاد تلقی کنیم. آنان ممکن است چنین استدلال کنند که در سنت آن است که این جهت‌گیری‌ها را ثنویتی تلقی کنیم که در سیاست و تاریخ به هم می‌زنند و با هم ترکیب می‌شوند. آنان برای حقیقت دوماهیت قائلند، یکی بگانه، تابع سلسله مراتب و علمی، و دیگر چند جانبه، متشکل از اجزاء و دارای هستی خاص خود. تقریباً همه با این نظر موافقت که توسعه بر ماهیت نخستین تکیه دارد، یعنی بر شناخت علمی و کاربرد فنی آن. اما مسئله ایدئولوژی که این است که چگونه می‌توان این نوع توسعه را به حقیقت چند جانبه، متشکل از اجزاء، و دارای هستی خاص، مربوط کرد.

این همان مشکلی است که در برابر رهبران کشور های

در حال توسعه قرار گرفته است. اما راه حل های آنها تاکنون به سر منزل نرسیده است و دانشگاهیان به کوشش های آنها چندان با تجلیل و ستایش نگاه نکرده‌اند. از طرف دیگر، فشارهای آنچه می‌توان «وضعیت ایدئولوژیک» نامید، کارشان را سخت دشوار کرده است. هر چند عناصر به وجود آورنده چنین وضعی به آسانی قابل تشریح نیست، اما می‌توانیم مسئله را ساده کنیم و بگوییم که از دو عامل تشکیل شده است: عامل اول میراث ایدئولوژیک دوران استعمار، و دومی خصیصه ایدئولوژیک جنگ سرد.

میراث ایدئولوژیک دوران استعمار اساس ناسیونالیسم کنونی در مناطق در حال توسعه است. ناسیونالیسم غیر اروپایی، تنها نسخه بدل ناسیونالیسم اروپایی نیست، بلکه، در بیشتر موارد، و به طرز حیرت آور واکشی جداگانه در مقابل امپریالیسم بوده که به صورت یک ایدئولوژی تشکیل یافته است. تحلیلهای شتابزده اغلب ما را به این راه می‌کشاند که تمام مقاومت‌های ضد غربی و ضد امپریالیستی را ناسیونالیستی بدانیم. میراث ایدئولوژیک استعمار بی‌ی بیش از آن بود که بتوان آن را تنها به پذیرفتن بعضی از معیار های غربی به صورت انفعالی محدود کرد. در مرحله اول، دخالت حکمرانان غربی اثر شدید و مستقیمی بر خصوصیات فکری مردم استعمار زده داشت. مداخله خارجی، به خصوص مداخله‌ای که با غلبه و استعمار یا شکلی از امر و نهی توأم باشد، باید تمام وجه نظرهای مربوط به هویت گروهی، ضوابط رفتار، همبستگی، انتقاد پذیری ارزشهای علمی، و بنیاد روابط اجتماعی را دیگرگون کند و شدت دهد. این فرض که در تمام کشور های در حال توسعه و یا در تمام مناطق یک کشور و یا حتی در میان تمام طبقات یک کشور وجه نظرهای مشابهی حکمفرماست، به کلی نادرست است. در نتیجه، دارندگان هر مجموعه‌ای از وجه نظرها با قرماتروایان بیگانه به نوعی خاص به مقابله برخاسته‌اند. به طوری که می‌توان گفت که وجه نظر های هر فرهنگ خاص کیفیت ضدیت آن را با غرب معین می‌کند. در هندوستان، موگالها و ماراها در مقابل امپریالیسم انگلستان عکس‌العمل‌های متفاوتی داشتند. در سوریه، عشایر کوه‌نشین در روز و افتدیهای سنی در برابر امپریالیسم فرانسه واکنشهای متفاوتی نشان دادند.

همین وضع با مصر مورد ایبو، فولانی، و یوزوگا و با کاند، و پیسه‌وران و بنکداران مصری مشاهده می‌کنیم. ترکیب عوارض استعمار با خرده فرهنگهای محلی نتایج ایدئولوژیک بسط امپریالیسم اروپایی را بی‌اثر نمی‌کند. در موقعی که خرده فرهنگها بیشتر به خود توجه داشتند، فرهنگهای سنت‌دار بزرگ، مدون، و رسمی سرزمین‌های مستعمره تا حدود زیادی از اشکال فرهنگی دیگر باخبر و تا حدودی از تاثیر اندیشه‌های غربی مصون بودند. اما از آنجا که تعداد کسانی که چنین مواردی سنتی بزرگ را آموخته باشند کم بود، تعداد افرادی که بتوانند در برابر غرب مقاومت فکری سرسختانه‌ای از خود نشان دهند چندان زیاد نبود. به علاوه، یکی از رایجترین نتایج واکنش های نظری محلی این بود که بیشتر اهالی بومی را به آنجا می‌کشاند که فرهنگ رسمی خود را از نو بیازمایند. و در بسیاری موارد، وقتی قشر روشنفکر غربی شده بر این نکته تکیه می‌کرد که روشنفکران سنتی ماهیت فرهنگ سنتی را دیر و بد فهمیده‌اند، نزاع در می‌گرفت. اینان اغلب این گونه استدلال می‌کردند که بد فهمیدن فرهنگ سنتی و حتی انحراف از آن علت شکست از اروپا و زیر سلطه آن قرار گرفتن بوده است. از سنت بزرگی تعبیر های مختلفی می‌توان داشت، ولی خصلت یک سنت بزرگ این است که برای باز آزمودن و حتی تحلیل عمیقتر کردن آن منابع مکتوب آن در دسترس

باشد بدین ترتیب ، سنت بزرگ ، تجدید حیاتی می‌کند و مقاومتی نشان می‌دهد که برپیروزی به ظاهر سریع اندیشه های غربی غلبه می‌کند . با این همه ، باید به یاد آورد که وجود خردمندانه فرهنگها حدود پذیرش سنت بزرگ را محدود می‌کند . چنانکه برداشت فارغ التحصیلان مدارس متوسطه از این سنت با نظر طلاب علوم دینی فرق دارد ، و نیز عکس العمل روشنازان با فرزندان کارمندان دولت متفاوت است . معینا ، سرانجام همین سنت بزرگ و رسمی است که موثرترین عامل ایجاد وحدت فرهنگی می‌شود و بالقوه می‌تواند تمام آنها را که خود را بدزبان ، مکتوبها ، و تاریخ آن مرتبط می‌دانند ، در یک واحد سیاسی اجتماعی گردهم آورد .

آنگاه موضوع آن بحثی از افکار غربی که به سرزمین های مستعمره راه می‌یابد ، مطرح است . همه افکار غربی به مستعمرات منتقل نمی‌شود و یا در دسترس قرار نمی‌گیرد ، و آنها هم که صادر می‌شوند از زمینه اجتماعی و تاریخی خود بریده شده‌اند . کوشش برای مشخص ساختن جنبه های اساسی تاثیر فرهنگ غرب کاردی است بی‌جالب ، بعضیها بر این عقیده اند که غربگرایی با مدرنیسم اساسا به عقل روی کردن است . برخی دیگر استدلال می‌کنند که اساسا تحقق برابری است . عده ای نیز طرفدار این نظرند که غربگرایی تخصصی شدن و تقسیم کار است . بعضی دیگر می‌گویند که غیر شخصی شدن امور و در پی توفیق رفتن است . و عده ای دیگر آن را سیاسی شدن مردم می‌دانند . به گمان من ، غربی شدن ، بر حسب معیارها و زمان های مختلف شامل تمام اینهاست ، ولی در موقع بحث کردن درباره ایدئولوژی سیاسی مفیدتر این است که به جای پرداختن به چنین مقولات وسیع تحلیلی و نامعین به نهادهای سیاسی و ایدئولوژیهای رسمی سیاسی یا «ایسم»هایی بپردازیم که محققان امریالیستها صادر کرده اند و به عهد هم صادر کرده اند . روشنفکران مناطق در حال توسعه در همان دوره هم نهاد ها و هم «ایسم»ها را پذیرفتند . ولی با مرور زمان ثابت شد که بسیاری از نهادها در بسیاری از کشور های جدید قابل استفاده نیستند ولی «ایسم»ها به عنوان چکیده حکمت غربی برجا مانده اند . برای اندازه گیری بسیاری سیاسی روشنفکران احتمالی می‌توان از این معیار استفاده کرد که آنان تا چه حد می‌توانند بین ایدئولوژی ها و نهادها فرق بگذارند . پس ، در مورد «ایسم»ها چنین فکر می‌کنند که «ایسم»ها از محدوده اتفاقات تاریخی و اجتماعی اروپا فراتر می‌روند و بر اوضاع ملل جدید نیز قابل انطباقند .

سه عنصری که ما برای شکل دادن به میراث غربی ایدئولوژیک دوره استعمار با هم ترکیب کرده ایم عبارتند از : (۱) خرده فرهنگهای محلی ، (۲) سنتهای بزرگ مدون ، (۳) ایدئولوژیهای رسمی اروپایی یا «ایسم»ها . به طوری که اشاره شد ، علاوه بر ناسیونالیسم ، جویندگانی ایدئولوژیک بسیاری هستند که به جریان رود ضد امپریالیسم می‌پیوندند . هر چند در همان ادوار اولیه می‌توان بعضی زمینه های ناسیونالیستی را دید ولی ناسیونالیسم خیلی متاخرتر و به طور کاملا مجزا پدید می‌آید . پدید آمدن ناسیونالیسم از آن جهت متاخر است که نقش آن آشتی دهن عام با خاص است . مقصود از عام همان «ایسم»هاست و مقصود از خاص راهپایی است که خرده فرهنگ محلی را به سنت بزرگ می‌پیوندند . در بسیاری از موارد روشنفکران و بعضی از برگزیدگان سیاسی دولتهای نوچنین احتجاج می‌کنند که مبنای ایدئولوژیک سیاست آنان برای توسعه کشورشان جز به کار بردن یک «ایسم» اروپایی نیست که معمولا «سوسیالیسم» است و چندان حاضر نیستند اقرار کنند که سنت بومی را تغییر می‌دهند و با اوضاع جدید منطبق می‌سازند . ولی ، به هر حال ، منطبق ساختن یک ثوری جهانی بیا یک ایسم بر

اوضاع خاص در حکم خالق کردن یک ایدئولوژی به معنای صحیح کلمه است .

اما چنان وضعیتی که چنین خلایقی باید در آن اعتبار خود را ثابت کند تنها وضعیت بازمانده از دوره استعمار نیست ، بلکه وضع ناشی از نتایج جنگ سرد نیز هست . وقتی از جنگ سرد صحبت می‌کنیم مقصود ما این نیست که در دهه اخیر در بنیاد سیاسی جهان هیچ تحول مهمی روی نداده است ، بلکه سنت شدن دویلوگ اصلی شرق و غرب ، ظهور فرانسه گلیست و چین هائوئیست و فعالیت روزافزون ملت های در حال رشد ، چه در داخل سازمان ملل و چه در خارج آن ، حوادث مهم سالهای اخیر به شمار می‌روند . اکنون چشم انداز ایجاد یک جهان سوم به واقعیت نزدیکتر شده است ، و مهمتر از آن ، چشم انداز تدوین یک راه ایدئولوژیک اصیل سوم . اما خاطر نشان کنیم که علیرغم این تغییرات فاحش تمام این نوع کوششها را صفت «سوم» می‌دهند ، در حالی که ممکن است قدرت اتمی چهارم ، پنجم ، و ششم هم وجود داشته باشد ، ولی از لحاظ ایدئولوژیک فقط یک راه ایدئولوژیک سوم وجود دارد . به دیگر سخن وضعگیری ایدئولوژیک ، برخلاف وضعگیری سیاسی ، مستلزم مقابله باد و تمایل بزرگ ایدئولوژیک است .

اکنون آشکار شده است که اگر تحول ایدئولوژیک کشورهای در حال توسعه را نتیجه قرار گرفتن بر سر دوراهی انتخاب بین شرق و غرب بدانیم ، خطا کرده ایم . معینا هم ما وهم روسها اغلب خیال می‌کنیم که بلوغ ایدئولوژیک یعنی انتخاب شرق یا انتخاب غرب . اما اینکه برگزیدگان ملت های در حال رشد یک ایدئولوژی معتدل غربی را برای نیازهای خود برمی‌گزینند بیشتر نشانه این است که آنان کشمکش شرق و غرب را این می‌دانند که باید میان الگوی حکومت قانونی آمریکایی یا کمونیسم روسی یکی را انتخاب کرد . خیال نمی‌کنیم که روشنفکران ملت های نواخته هیچ گاه به طور جدی چنین کرده باشند که باید این راه و یا آن راه را انتخاب کنند . بلکه ، گمان می‌کنیم که آنان فشار دویلوگ اصلی ایدئولوژیک را رویرو شدن «دو دوراهی» می‌شناسند که هر یک را یک قدرت بزرگ تحمیل می‌کند . به یک معنی ، مسائل ایدئولوژیک که به ترتیب ایالات متحده و اتحاد شوروی پیش کشیده اند اهمیت دارند ، ولی تناقض چاره ناپذیر منطقی ندارند . ایالات متحده برای توسعه دوره پیش گذاردن تحول یا انقلاب ؟ اتحاد شوروی مسئله کاملا متفاوتی را پیش کشید و آن اینکه توجیه ایدئولوژیک هدف توسعه باید جهانی باشد یا خاص .

آمریکا هرگز نگفته است که ملت های در حال رشد باید قوانین و نهادهای ما را بپذیرند ، و نیز ما هرگز علیه تغییر سخن نگفته ایم . بلکه در عوض بیشتر طرفدار تغییر مسالمت آمیز و تدریجی بوده ایم . مادر باره اهمیت ثبات سخن گفته ایم و همواره اقدامات انقلابی را محکوم ساخته ایم . شک نیست که این سلیقه آمریکا در اعماق اندیشه مردم آمریکا ریشه دارد ، ولی نحوه اعمال نظریه های ما در متن ملت های در حال رشد کاملا متفاوت بوده است . تکیه ما بر دنبال کردن نفع شخصی به طور عقلانی و مسالمت آمیز و حمایت ما از تحول تدریجی بر این استدلال قرار دارد که این گونه تغییرات ریشه دارتر است . اما به زعم رهبران جنبه های انقلابی ، مضمون ایدئولوژیک استدلال ما ضدیت با تغییر و حمایت از وضع موجود است .

با آنکه روسها از نظریه های انقلابی جانبداری می‌کنند ، همیشه انقلاب خشونت آمیز را تشویق نمی‌کنند . ولی در مقابل ملت های جدید بر این اصل تاکید می‌کنند که در نهایت فقط یک شکل از تجدید کامل وجود دارد و راه حلها فقط در این قطب یا آن قطب خلاصه نمی‌شود در حالی که روسها خوب می‌دانند که چگونه از احساسات ناسیونالیستی بهتر بهره برداری کنند ،

فضوای فکری کمونیسم این است که برای همه فقط یک راه وجود دارد .

برای مشخص ساختن وضعیت ایدئولوژیکی که در برابر رهبران ملت‌های نوحاسته قرار دارد، اشاره به این نکته اهمیت بسیار دارد که ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی وقتی با این گونه رهبران روبرو می‌شوند بر سر مسائل با هم برخورد مستقیمی ندارند. به این معنی که ایالات متحده ، با آنکه از ایده راه‌های خاص به سوی تجدید توسعه پشتیبانی می‌کند ، بر آن پافشاری نمی‌کند و اتحاد شوروی نیز اغلب بر انقلاب خشونت آمیز به عنوان تنها راه توسعه تاکید نمی‌کند . اما از آنچه از فقدان برخورد مستقیم میان این دو مهمتر است توافق تقریباً ضمنی آنها بر سر اجزای تشکیل دهنده توسعه است . اما تصور مادر پروراندن ایده وجود یک جهان مدرن اما گوناگون از ملتها موجب شده است که مصرا نه به این تصور عقیده پیدا کنیم که تجدید فقط یک صورت دارد و پس و این در عین حال تصویری است متعلق به ماقبل مارکسیسم . به علاوه ، برنامه‌های کمک نظامی ، اقتصادی ، و فنی ما تماماً بر این فرض مبتنی است که تغییرات مادی موجب تغییر ایدئولوژی می‌گردد و در این فرض عملی ما با روشها توافق اساسی داریم .

فشارهای مشترک جنبه ایدئولوژیک جنگ سرد برای گریزگان ملت‌های نوحاسته سخت ناخوشایند است . بیشتر آنها ترجیح می‌دهند که هم انقلابی باشند و هم متوجه مقتضیات خاص کشور خود . به علاوه ، با فراهم نبودن موجبات تغییر مادی این استدلال بدعهدی می‌خورد که به دنبال تغییر مادی تحول ایدئولوژیک هم پدید می‌آید . آنچه بعضی از ملت‌های نوحاسته می‌خواهند ثابت کنند این است که می‌خواهند نخست با تغییر دادن ایدئولوژی موجبات تغییر مادی را فراهم سازند . این گونه ملتها ، به معنای صحیح کلمه ، ایدئالیست هستند ، اگر چه اندیشه‌هایی که می‌خواهند با آنها به توسعه مادی برسند ، درست همانهایی نیست که ما می‌خواهیم با تغییر مادی به وجود آوریم . با آنکه به هیچ وجه معلوم نیست که تحول ایدئولوژیک توسعه را در پی داشته باشد ، این نکته آشکار است که تحول ایدئولوژیک بدون توسعه به معنای مادی کلمه میسر است . باین همه ، هنوز مسئله حل نشده است ، زیرا با توجه به تجربه‌های کنونی هنوز نمی‌دانیم که آیا تحول ایدئولوژیک قادر است موجب توسعه شود یا نه . اما ناکامی‌های حاصل از تجربه و عمل ، رهبران بسیاری از ملت‌های نوحاسته را واداشته است که همین‌ها ایدئالیستی خویش را با جهت‌گیری قدرتهای بزرگ جهانی سازش کنند . این سازش به ایدئولوژی نازدای رهنمون شده است و آن استفاده از ایدئولوژی به عنوان وسیله‌ای برای دستکاری کردن رفتار گروهی است .

به منظور درک این جنبه خاص ایدئولوژی ، یادآوری این نکته مهم است که هیچ یک از مسائل ایدئولوژی تاکنون حل نشده است . به خصوص اگر تحول ایدئولوژیک موجب تجدید شود ، هنوز به درستی نمی‌دانیم که چه نوع ایدئولوژی مورد نیاز است . به نظر اکثر ملت‌های پیشرفته ، مقاصد عقلی در اصطلاحات کوشش ، برنامه ریزی ، پس‌انداز کردن ، همکاری کردن و به‌طور کلی به کاربردن وسایل معقول برای رسیدن به رفاه مادی خلاصه می‌شود . اما باشک کردن در ارزش رفاه مادی ، مسئله ایدئولوژی این مفهوم از تعقل را مورد تردید قرار می‌دهد . از این رو ، حتی اگر تعقل همگانی هم امکان داشته باشد ، ممکن است ما را به توسعه و توسعه نرساند . نمی‌توان اثبات کرد که تعقل هدف‌های خود را نیز در بردارد .

اما دشوارتر از این شک و تردیدها درباره معنای تجدید ، مسئله مردمی است که به زبان ، خواهان توسعه‌اند اما نمی‌خواهند برای رسیدن به آن عاقلانه رفتار کنند . آنها منافع خصوصی خود را تحت الشعاع (منافع جمعی) قرار نمی‌دهند ، آنها نمی‌خواهند

از مخارج امروز بگذرند و پس‌انداز کنند تا قادر باشند سرمایه‌گذاری کنند ، آنها مردم مستعد را بر بیستگان و خویشان خود ترجیح نمی‌دهند ، و از این قبیل ، حتی ملت‌های در حال توسعه‌ای هم که بهترین وضع را دارند باز چندان که باید به عقل متوسل نمی‌شوند . توسل به ارزشهای ناعقلی مانند بعضی از ایسم‌ها و مذهب نیز نتیجه بهتری به بار نیاورده است . هر کجا که یک موفقیت نسبی حاصل شده است ، رهبران ملت‌های نوحاسته به گروه‌های همانندی از ارزشها و سمبول‌های سازمانی و اداری متوسل شده‌اند . همبستگی ملی ، سیستم یک حزبی ، نظارت دولت بر بخش‌هایی از اقتصاد ، تجهیز عمومی ، وریشه‌کن کردن اصالت فرد ، واسطی هستند بین دو حدنهایی توسل به عقل و به ملیت . مقاصد پنهانی انتخاب این واسط نمایان است : موضوع اولویت پیشرفت ایدئولوژیک یا مادی حل شده است ، بنابراین راه حل عملی آن نیست که بطور مستقیم رفتار را تغییرد ، بلکه آن است که از طریق وسایل سازمانی رفتار را هدایت کنیم . بر گریزگان ملت‌های نوحاسته اتخاذ این روش هم می‌تواند انقلابی باشند و هم متوجه به اوضاع خاص وسایل سازمانی آنها ابداع‌های انقلابی هستند ، ولی توجه‌های ایدئولوژیکشان بر وضعیت خاص این سازمانها انطباق داده شده است .

بنابراین ، طرز تفکر گریزگان سیاسی ملت‌های در حال توسعه به شدت تحت تاثیر جهات عملی و تدبیری است . به علاوه ، دست‌نما آنها از اهمیت اندیشه‌ها نیز تحت تاثیر همین عوامل است . آنها عقیده دارند که اندیشه دارای نتایجی است و در این راه می‌کوشند که لباس افکار خویش را بر قامت نتایجی که مایلند از آن به نفع آورند بپوشانند . در پرتو این آگاهی می‌توان دید که بسیاری از اندیشه‌هایی که گریزگان سیاسی ملت‌های در حال رشد به کار می‌برند ، دارای جنبه مضاعف ایدئولوژیک است . البته ، میان ایدئولوژی‌هایی که بر گریزگان سیاسی غیر غربی رسمیه کاری برند نوع زیاده و مشابهت ظاهری زیاد وجود دارد . در میان آنها نمادهای بسیار مختلف قوهی مانند « عربیسم » ، « اصلت ژاد سیاه » ، « بیادنها » یا « ساودایا » (۳) وجود دارد . و مکتب‌های سوسیالیستی مختلف نیز مانند : سوسیالیسم غربی ، سوسیالیسم آفریقائی ، سوسیالیسم حزب‌دمتور ، سوسیالیسم اسلامی ، و سوسیالیسم سوریه‌ای در میان آنها وجود دارند . به دشواری می‌توانیم به اعتبار یک توجیه لفظی اطمینان پیدا کنیم که کجا بایک الگوی ایدئولوژیک پارچا برخورد داریم و کجا نداریم . معذک ، تحلیل دقیق معلوم می‌کند که میان ایدئولوژی‌های توسعه سه‌وجه بزرگ مشابهت وجود دارد که وجه مشخص کننده آنهاست .

اولین وجه مشابهت در مقاصد نمایان است که گروه گزیده سیاسی چون وسیله‌ای از آنها استفاده می‌کنند . آنچه اینان به‌وضوح در پی‌اند و اغلب به‌صراحت نیز می‌گویند ، متحد کردن مات و ایجاد همبستگی است ، صرف نظر از هر شکافی که در گذشته وجود داشته است . بعد از ایجاد وحدت تویب این می‌رسد که جامعه متحد در راه اجرای برنامه‌های توسعه بسیج شود . آنگاه جامعه بسیج شده و همبسته باید سازمان‌یابد تا بتواند از عهده وظایف کار توسعه به کفایت برآید . آنچه توانایی رسیدن به هدف‌های خاص را می‌دهد توفیق‌های قبلی است ، و سرانجام ، با به دست آمدن یک توانایی عمومی ، موهبت قدرت به دست می‌آید .

دومین وجه مشابهت ، آمال‌کسانی است که از قیود سنتی کنده شده‌اند . اعضای گروه گزیده سیاسی نیز در پی گرفتن مقاصدی که هم اکنون گفتم ، شریکند ، ولی به آنها فقط به عنوان هدف‌های سیاست‌های سازمانی می‌نگرند و اجازه نمی‌دهند که این مقاصد بر انتخاب وسایل اثر بگذارند . بدین ترتیب ، کسانی که

و موفق به کوششی نیاز دارد که به کلی با تمایلات مداخله جویانند، وسیله سازه (۴)، ضد روشنفکرانه استراتژیهای ایدئولوژیهای کنونی متفاوت باشد.

اندیشه ما غربیها در مورد توسعه، که شامل مفاهیم تعقل، تدریج، اصالت عمل (پراگماتیسم)، و واقع بینی است، اگر در زمینه فرهنگی مناسب خود قرار گیرد بی گمان روی به ارزشهای پارچایی خواهد داشت. ولی این مفاهیم اگر اقتضای به کار روند و یا برای رسیدن به مقاصدی مبهم در وضعی که مجال بحث آزاد در آن نباشد، از آنها استفاده شود، سلاحهای دفاعی کسانی خواهد بود که قدرت را در دست دارند. چیز شگفت آور، اما هنوز بی ارزش، این است که در کشورهایی که سنتهای فرهنگی خود را کاملاً از میان نبرده اند مباحثات سیاسی آزادتر است، آیا امکان ندارد که در طول زمان این قبیل کشورها، با آنکه بعضی از آنها برای چنین کاری نامجهزتر به نظر می رسند، بتوانند راههای جدیدی برای رسیدن به تجدد بیابند؟

اما چه این کشورها مجهز باشند و چه نباشند، چنین به نظر میرسد که برای تحقق آن نوع تجدیدی که مورد قبول است، شرط لازم قبلی این است که بین گروه گزیده و توده مردم همبستگی ایدئولوژیک وجود داشته باشد. هر جا که مردم به برگزیدگان سیاسی، اعتماد عمیق نداشته باشند، شعارهای تعقل، اصالت عمل، تحول تدریجی، و واقع بینی، بیم نفوذ استعمار نو را ایجاد می کند. سرانجام، من فکر نمی کنم که حتی دهقانان را بتوان با دست اندازی و تحمیل متجدد ساخت. اگر قرار است که به حرکت درآیند آنچه آنان را به حرکت درخواهد آورد ترغیب از راه صحیح و نیز هدایت به سوی چیزهایی است که برای همگان مطلوب است، مانند قدرت و ثروت.

من به سه عامل سازمان، کارآیی، و تعقل عملی، یکی دیگر از لوازم توسعه را اضافه می کنم، و آن همبستگی ایدئولوژیک برگزیدگان و بیروان است. نوسازی، کمیت ثابتی نیست و به توسعه از راههای مختلف می توان رسید. و این راهها، راههایی است که هر یک باید با وضع و سنتهای مردم مورد نظر متناسب شده باشند.

به ندای گروه گزیده سیاسی متجدد پاسخ می گویند در جستجوی حیثیت تازه ای برای خود برمی آیند تا بر عقده حقارتی که از دوران استعمار در همجا به جا مانده غلبه کنند. به دلایل متعدد، استقلال و حیثیت ملی در همجا، با بهتر شدن وضع مادی همگام بوده است. بر اثر یافتن حیثیتی جدید و رسیدن به وضع مادی بهتر، سومین هدف، یعنی برابری، تحقق می پذیرد. اکنون که مشکل ابتدائی امپریالیسم از صحنه خارج شده است و مهمترین جلوه گاه برابری نقش جدیدی است که ملت‌های نوحاسته در امور بین المللی دارند، آخرین و شاید مهمترین اقدام این است که این وضع جدید، چه از نظر سیاسی و چه از نظر فرهنگی، طوری تعریف شود که بتواند به همه کسانی که به عادت قبول کردن راه و رسمهای فرهنگی بیگانه شخصیتشان متزلزل شده است، هویتی بدهد.

سومین وجه مشابهت تدابیری است که گروه گزیده سیاسی برای هدایت اتباع خود به سوی هدفهای عالی به کار می برند. تدابیر سازمانی مانند ایجاد سیستمهای یک حزبی با تشکیلات مرمی در میان ملت‌های نوحاسته فراوان به چشم می خورد، اما در جاهایی که از این تدابیر آشکارا استفاده نمی شود، غالباً به بعضی تدابیر ایدئولوژیک برمی خوریم. در میان این تدابیری که از ایدئولوژی چون ابزار با چون استراتژی استفاده می کنند، به صورت‌هایی از اصالت دادن به مردم، برانگیختن نمادهای سنتی به شیوه اجداد، کوشش برای تلقین بعضی افکار در کادرها، ممیزی مطبوعات و ... نظارت بر وسائیل ارتباط، بر انتشارات و ورود کتاب، و، سرانجام، به سرپرستی دولت از هنرها (به ویژه فرهنگ عامه) برمی خوریم که گاه سرگرم کننده است و گاه هراس آور و کمتر آموزنده.

ترکیب این سه جزء - هدفهای گروه گزیده، اصالت همگانی، و تدابیر همه گیر برای نظارت بر رفتارها - وضع ایدئولوژیک اغلب ملت‌های در حال رشد را تشکیل می دهد. عاقبت کار هموز نامعلوم است چون ماهیت هدفهای نهائی مبهم است. زیرا «نوسازی» مفهومی است واپس نگرنده که تفوق قدرت امپریالیستی قبلی را به خاطر می آورد. سیمای آینده نوسازی آن طور که باید روشن نیست. ملت‌های ستمدیده، ولی امیدوار «جهان سوم» با آنکه به تحقق هدفهای مبهم مطمئن نیستند، ولی مطمئن‌شمارهجهز، همبسته، و سازمان یافته خواهند شد، و در جهت حرکت خواهند کرد. به کدام سمت؟ به گمان من، علت اینکه مسئله ملت گمنام جدی گرفته شده است این است که فرض می شود که فقط یک سمت وجود داشته باشد، لازمه نوسازی موثر آن است که برگزیدگان کنونی وجود داشته باشد، لازمه نوسازی موثر آن است که در هر آن کنونی یا بعدی در زمینه ایدئولوژی کوششی خلاق بکنند. نوسازی موثر

animism اعتقاد ابتدائی بشر به اینکه کلیه

1- rational-evolutionist

2- non-rational

3- "Arabism", "Negritude", "Pyadawtha", "Sarvodaya"

4- instrumental

